



اعوذ بالله من الشيطان الرجيم
 بسم الله الرحمن الرحيم
 علامه طباطبائی رضوان الله عليه، همانطوری
 که علماً شاکرد قرآن و مفسر کبیر قرآن بود،
 عملاً هم شاکرد قرآن کریم بود. قرآن حیات
 انسان را در بر تو علم می داند. قرآن می گوید
 شما بپرو رسول اکرم باشید و رسول الله اسوه
 (سرمشق) باشد برای شما.

"لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ"

سوره احزاب آیه ۲۱

قرآن اقتداء و اقتداء به رسول الله را بسنا
 تشریح خطوط کلی آن بیان کرده چهره
 رسول الله (ص) را قرآن بیان کرده، آنگاه
 فرموده به پیامبر اسلام سلام الله علیه اقتدا
 کنید. رسول خدا (ص) فرموده:

"قل رب زدني علما"

سراغ علم پرو

ویژگیهای علمی و عملی فیلسوف بزرگ شرق

علامه طباطبائی



از دیدگاه آیت الله جوادی آملی عضو شورای عالی قضایی

هم علمت را از خدا بگير
 در علم هرگز قانع نباش و اکتفا نکن
 قرآن حیات رسول الله را حیات علمی کرده
 و علم را از معلم حقیقی، یعنی خدای داننده و به
 رسول الله (ص) دستوری فرماید:

"قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا"

در اسلام روزی جهل بشر آغاز می شود که
 بگوید علمم به همین اندازه کافی است،
 احساس عطش نکند. خداوند به رسول الله
 فرمود: "قل رب زدني علما"، بعدها فرموده:

اسوه شاکرد رسول الله باشد. همچنین خدا در
 قرآن کریم به موسی کلیم دستوری دهد که از آن
 بندهای که ما به او علم لدنی دادیم استفاد نکن
 و در پی آن موسی کلیم می گوید: "أَوْمِئْتُ حَقْبًا"
 من برای فرا گرفتن علم از آن معلم الهی، ولو

آنکه هشتاد سال راه بروم می‌گویم تا به سراغ علم بروم و معلم را پیدا کنم " دوران هشتاد ساله را حجب می‌گویند، " او امضی حقیقی من در تاریخها سی روم سیرهای دریائی و صحرائی می‌کنم، اگر چه سفرم هشتاد سال هم طول بکشد ادامه می‌دهم تا به سراغ آن معلم بروم.

صاحب جواهر رضوان الله علیه می‌گوید: با درگرفتن علم جزء خطوط کلی اسلام است، این نظریه و وضو گرفتن نیست که جزء دستورات جزئی اسلام است، این فقیه نامور در جواهر می‌گوید: رسول خدا سلام الله علیه فرمود: "اطلبوا العلم ولو بالصحین"

هزارها فرسنگ هم که شدید نبال علم بروید، ولی در مسافت اگر خواستید وضو بگیرید یک یا دو کیلومتر بد نبال آب بروید، اگر آب پیدا نکردید تیمم کنید، می‌شود بجای وضو با دو کیلومتر راه رفتن و ناامید شدن

خواهد در طی زمان، خواه در امتداد زمان. علامه طباطبائی رضوان الله علیه شاگرد این مکتب است، مکتبی که خطوط کلی آن را فراگیری علم تشکیل می‌دهد. علامه وقتی که زندگی نامعاش را با قلم خود می‌نویسد می‌گوید "وقتی از نجف به ایران مراجعت کردم و به زادگاه تبریز در طی ده سال ماندم، دوره ده ساله تبریز را دوران خسارت روحی می‌شمارم که من در نجف بهره می‌بردم، به قلم که آدم بهره می‌بردم، ولی در تبریز در اثر آن حوادث سخت تاریخی ده سال مجبور شدم به نامم و آنرا دوران خسارت روح می‌دانم، چون دوران تدریس نیست و تالیف و تشریح عقاید و افکار نیست" با اینکه بیش از ده ساله از رساله‌های علمی و سنگین را در تبریز نوشت، بازمی‌گوید شاید در آن ده سال دیگران در حوزه‌های علمیه بودند و به اندازه ایشان در تبریز کار نکردند، او بیش از ده رساله علمی می‌نویسد، ولی

ایشان (علامه) برای شاگردانیکه مهمترین کتابهای فلسفی اسلامی را در محضرشان آموختند چند جلد بحار تدریس کرده.

تیمم کرد، اما نمی‌شود برای تحصیل علم به دو کیلومتر تا سه کیلومتر بسنده کرد، آنجا فرمود در طول زمین تا چین هم که شدید نبال علم بروید، در قرآن فرمود در طول زمان اگر هشتاد سال هم طول کشید بد نبال علم بروید، فروع جزئی را می‌شود با دو کیلومتر رفتن بسنده کرد، اما خطوط کلی و اصل اسلام را ضمی شود با یک حدی محدود کرد. اینها خطوط کلی اسلام است، یعنی دستور خدا به رسول اکرم عام است "قل رب زدنی علما" دستور خدا به موسی کلیم عام است که فرمود برواز آن بنده‌ای که "آتیناه من لدنا علما" یا دیگر. حضرت موسی کلیم سلام الله علیه هم گفت "أَوْأَمِّي حَقْبًا" من اگر هشتاد سال هم با شما این راه را ادامه می‌دهم تا به معلم الهی بروم، و یا رسول اکرم سلام الله علیه هم فرمود "اطلبوا العلم ولو بالصحین" این نشان می‌دهد که دین اسلام دین علم است و فراگیری علم

می‌گوید دوران خسارت روحی من است. در قم است که می‌تواند "المیزان" تالیف کند، تفسیر کبیر را عرضه کند، در قم است که می‌تواند حوزه سنگین فلسفه را اداره کند و بگویم کند، در قم است که می‌تواند شاگردان فرزوانی که هر یک اخترناشنایانند بیرون بدهد، این ایگانات وسیع و بلند چون در حوزه علمیه قم "عش آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین" است ممکن است، ولی در تبریز میسر نبود.

رساله‌های اثبات ذات، "اسما و صفات" "افعال"، "سائط و علل واسطه" فیض بیسن، مبداء و خلق، "قوه و فعل" را (که از محکمترین رسائل در فلسفه شمار می‌رود در تبریز نوشته) "ولایت"، "نبوت"، "انسان قبل الدنيا"، "انسان فی الدنيا"، "انسان بعد الدنيا" را در تبریز نوشته و فرموده در این رساله‌ها بین عقل و شرع تطبیق شد. همه این همتی‌ها و الا را در تبریز اعمال کرد، ولی

مع ذلک می‌گوید این دوران خسارت عمر من است، دوران خسارت روح من است، زیرا دورانی است که انسان نمی‌تواند بگوید "رب زدنی علما"، آنچه در نجف آموخت در تبریز پیاده کرد، چیزی در تبریز نیندوخت و نیاموخت، بازده خاصی نداشت، ره آورد تازه‌ای نداشت، مگر اینکه از کیه مصرف می‌کرد، از سرمایه مصرف می‌کرد، بر سرمایه نیفزود، اما وقتی قم آمد افکار را عرضه کرد، دانشمندان به حوزه درس راه پیدا کردند، با سئوالات عمیق روبرو شد، جهان علم او را شناخت، سئوالاتی بحضورش آمد، کم کم دست بپا گرفت، و از سوی دیگر مسائل عمیق فلسفی را تدوین کرد، پس روحش پیروی از مکتب "قل رب زدنی علما" است.

بعد فلسفی علامه طباطبائی را اجمالاً اشاره می‌کنیم تا روشن شود که روش زندگی‌اش روش فلسفی بود، یعنی او حکیمان می‌اندیشید، اولاً سعی کرد که مرز فلسفه را از مرز علوم، خواه علوم تجربی، خواه علوم اعتباری جدا کند، در بحثهای فلسفی جز استدلال محض که به بدیهیات تکیه می‌کند چیزی تکیه نمی‌کند. آن بدیهی محض و عقل محض است که می‌گوید ما نیاز به پیامبر داریم، نیاز به مبدا و معاد داریم. سعی کرد مسائل نظری را به مسائل بدیهی ارجاع دهد، و در این کار مسائل تجربی و علوم اعتباری را مخلوط نکند، یعنی علم را با فلسفه مخلوط نکند، علوم اعتباری را با علوم فلسفی مخلوط نکند، برای اینکه مرز فلسفه مشخص بشود تا بیکرا استدلال‌های فلسفی از آزمایشهای علمی و علوم اعتباری منزه شود، تا در نتیجه این فکر بشود فکر فلسفی.

ایشان مقاله‌ای در تشخیص علوم اعتباری و مقاله‌ای در تشخیص علم و فلسفه نوشته‌اند و مرز هر یک از اینها را بیان کردند و فرمودند فلسفه مرز اینست، در جهان واقعیت‌هاست است و ما نمی‌توانیم واقعیت‌های جهان را انکار کنیم، آن کسی که واقعیت‌های جهان را انکار می‌کند "صوفی" است، سفسطه می‌کند، و با آن نمی‌شود بحث کرد، پس واقعیتی در جهان

هست و تمام واقعیت‌ها که در جهان هست
بدیهی و روشن نیست، به چند دلیل:

۱- می‌بینیم بین اندیشمندان در واقعیت‌های
جهان اختلاف است، یکی چیزی را اثبات
می‌کند و دیگری نفی می‌کند. ۲- یک اندیشمند
در طی زمان دورای مختلف دارد. پس اینچنین
نیست که انسان در شناخت واقعیت و جهان -
بینی اشتباه نکند. گاهی چیزی که واقعیت
دارد آدم خرافی می‌پندارد، گاهی امر خرافی
را واقعیت می‌داند. آن علمی که در شناخت
واقعیت نقش دارد و نشانه‌های واقعیت را
بررسی می‌کند و با آن نشانه می‌شود فهمید که
چه چیز واقعیت دارد و چه چیز واقعیت ندارد
"فلسفه" است. فلسفه در هستی‌بحث می‌کند،
در واقعیت بحث می‌کند. چیزی که بحثش
در باره "خواص یک شیء" خاص است، آن علمی
است نه فلسفی، پس مرز علم از فلسفه جداست
و احیاناً علمی هم که مربوط به پدیده‌های
مادی نیست، ولی جز "باید‌هایی" است که بشر
ساخته جز "علوم اعتباری" است، آن هم سرز
از مرز فلسفه جداست. قراردادها و قانون‌هایی
که بشر بحث می‌کند، با وضع می‌کند تا بشر خوب
زندگی کند، اینها جز "علوم اعتباری" است که
البته به علوم واقعی تکیه می‌کند، ولی "جز"
مسائل فلسفی نیست، وقتی مرز علوم اعتباری
از مرز علوم فلسفی جداست، و مرز علوم تجربی و
آزمایشی از مرز فلسفه و علوم فلسفی - علم به
معنای عام - جداست آنگاه انسان اندیش‌ش
اندیشه "حکیمان" خواهد بود، یعنی شسته و
صاف و پاک، نه علوم اعتباری را مخلوط می‌کند
نه علوم تجربی را مخلوط می‌کند. بعنوان
نمونه می‌شود این مطلب را ذکر کرد در کتاب‌های
فلسفی در بحث‌های علت و معلول، علت را به
چند قسم تقسیم می‌کنند، یکی از آنها علت
فاعلی است، آنگاه علت فاعلی را به چند قسم
تقسیم می‌کنند، یکی از آنها "فاعل بالقصد"
است، و یکی هم "فاعل بالجبر"، و در قبالتش
"فاعل بالاختیار". علامه طباطبائی چون
علوم اعتباری را از فلسفه جدا و مرزهای اینها
را مشخص کرد می‌فرماید: "فاعل بالجبر" و
"فاعل بالاختیار" در علوم قراردادی از یکدیگر

مرحوم علامه تابع خطوط کلی اسلام بود... اسلام از علم حمایت میکند، نه زمان می‌شناسد نه زمین، نه چین را کافی می‌داند نه هشتاد سال را.

جدا هستند، ولی در فلسفه فاعل بالجبر و فاعل
بالاختیار هر دو در یک نوع بنام فاعل بالقصد
مندرجند، بعنوان مثال: یک وقت انسان پای
دیواری نشسته است می‌بیند اگر از پای دیوار
حرکت نکنند این دیوار منهدم می‌شود و بحیات
او خاتمه می‌دهد، اینجا می‌نشیند و فکری می‌کند
و نتیجه می‌گیرد که باید از پای دیوار برخاست،
این کارش کار تصدی و آزادی و اختیاری است،
بوقت دیگری می‌گوید اگر از اینجا برنخیزم،
دیوار را به رویت منهدم می‌کنم، او را وادار
می‌کنند که از پای دیوار برخیزد، اینجا هم
می‌نشیند فکری می‌کند، می‌اندیشد که من اگر
برنخیزم دیوار را بر رویم و توان می‌کنند و به
عمرم خاتمه داده می‌شود، اینجا هم برمی -
خیزد، از نظر مسائل فلسفی در هر دو قسم بسا
آزاده و اختیار بر خاسته است و هیچ فسوق
فلسفی بین این دو قسم نیست، ولی در مسائل
و علوم قراردادی نظیر قانون تجارت که درجه
صورت معاتله باطل و کجا معامله صحیح است،
گفتند اگر معامله و خرید و فروش به اختیار
باشد صحیح، و اگر با اجبار باشد صحیح نیست،
در علوم قراردادی بین جبر و اختیار فرق
می‌گذارند و دو نوع می‌دانند، ولی در مسائل
فلسفی جبر و اختیار هر دو در یک نوع مندرجند،
هر دو فاعل بالقصدند، آن وقتی که دست
انسان را گرفتند از جایی به جایی بیرون
بردند آن فعل انسانی نیست، همانطوریکه
لباسش رفت، او هم رفت، او را بردند، نه
"رفت"، این کار انسانی و کار علمی نیست، تا
اینکه انسان بگوید این کار کار جبری است، این

کار ذهنی است. اصلاً در اینجا این نشان
می‌دهد که باید فکر، فکر فلسفی باشد تا به این
دقت برسند، که در علوم اعتباری بین جبر
و اختیار فرق است، نه در مسائل فلسفی.

نوآوری علامه در فلسفه

و چون روحش روح عقلی بود، در مسائل
فلسفی چند نوع نوآوری داشت یکی اینکه
روش فلسفی را روش ریاضی کرد، یعنی هر
مسئله‌ای را در جای خودش نقل کرد. در
ریاضیات، بنابراین است که هر مسئله را در
جایی نقل کنند که هم گذشته را روشنتر کند،
و هم زمین‌های باشد برای آینده، لذا در مسائل
ریاضی مقدمه‌ای نظیر "کما سیجی"، "کما فی
محلّه" نیست، این اگر باشد مسئله مبرهن
نخواهد بود. در کتاب‌هایی که فلاسفه اسلامی
نوشتند چون این دقت رعایت نمی‌شد
احیاناً مسئله‌ای را در باب و فصل خودش ذکر
نمی‌کردند، نیاز داشتند از مقدماتی که در
آینده می‌آید کمک بگیرند، لذا این مسئله را
با "کما سیجی"، "کما فی محلّه" می‌گذرانند،
مسئله‌ای که با کما سیجی گذرانده شود
مسئله استدلالی نخواهد بود و فکر طرف را هم
فکر استدلالی بهار نخواهد آورد، ولی مسئله
اگر به "کما تقدم" حل شود، این گذشته را
روشنتر می‌کند، علامه طباطبائی رضوان الله
علیه مسائل فلسفی را چه در "بدایه الحکمه"
و چه در "نهایه الحکمه"، وجه در درس خارج
که تنظیم می‌کردند به همین روش ریاضی شروع
می‌کردند و اداره می‌کردند، یعنی هر مسئله‌ای
را در جای خودش نقل می‌کردند که این گذشته
را روشن کنند و زمین‌های باشد برای آینده
می‌فرمودند ما نیاز نداریم که ده تا دلیل در
یک جا ذکر کنیم که مقدمات بعضی از آنها را
باید آینده حل کند، بلکه در هر باب ممکن
است حتی یک دلیل ذکر کنیم و به آن اکتفا
بکنیم که مقدماتش با هم ناجا حل شده باشد
یا سابقاً حل شده باشد. این روش ریاضی است
که در فلسفه بهاده کرده، این را در تسووع
کتاب‌هایش بخوبی می‌بینید.

نمونه دیگر در این بخش مسئله جعل است. جعل در اسفار و منظومه و در سایر کتابها و بسیاری از کتابها این چنین تدوین می شود که آیا وجود معمول است یا ماهیت، در برابر اینکه وجود اصیل است یا ماهیت اصیل است، لکن دیگران بزحمت افتادند که این مسئله "جعل" موضعش کجاست؟ فرق مسئله جعل با اصالة الوجود چیست؟ ولی علامه کوشیده است مسئله جعل را در مسئله "علیت" نقل بکند، یعنی بعد از اینکه اصل علیت تثبیت شود ثابت شدن نظام، نظام علیت و معلولیت است، آنگاه بحث می شود که علت چه چیز به معلول می دهد؟ وجود اعطاء می کند یا ماهیت؟ مسئله جعل وجود و جعل ماهیت جزو شعب مسائل علیت است، لذا همانجا جامی افتد، می شود از ارکان آن باب کمک گرفت و اما دیگران که این دقت را نکردند، مسئله جعل را در غیر باب علیت و معلولیت مطرح کرده اند، به این فکر افتادند و مانده اند که فرقی با مسئله اصالت وجود چیست؟ و با بطافش در همان جایی که نقل شده با مسائل آن موضع چیست؟ این نشان می دهد که روش روش ریاضی نیست. نتیجه آن که مرحوم علامه تابع خطوط کلی اسلام بود، اسلام چون سر اساس علم استوار است از علم حمایت می کند، نگران می شناسد نه زمین نه چین را کافی می داند، نه هشتاد سال را، هم می گوید چین برو، هم اگر هشتاد سال هم شد برو، چرا؟ چون هر چه علم بازر شود، اسلام شکوفاتر می شود زیرا اسلام روی علم و عقل استوار است، هر چه علم و عقل گسترش پیدا کند شکوفائی اسلام بیشتر می شود، اینکه اسلام از هیچ چیز به اندازه علم و عقل جانبداری نمی کند برای این است که خود روی علم و عقل استوار است، و به رهبر اسلام و رسول اکرم صلوات الله و سلامه علیه فرمود: "رب زدنی علما خطوط اسلام مشخص شد، و بعد فرمود رسول الله سلام الله علیه اسوه شاست. و علامه طباطبائی اثنا و افتدا" به این اسوه کرد، تا کرد این اسوه و مفسر کلام این اسوه بود، لذا آن دورانی که چندین رساله، سنگین می نویسد مع ذالک



می گوید دروان خسارت روح من است، برای اینکه در برابر الصوان در برابر سایر کتابهای فلسفی و عقلی و روایاتی که در آن تدوین و تالیف کرده است، آنها را کم می داند و تا آخرین لحظه هم می کوشد که بین عقل و شرع تطبیق بدهد و راه عقل اگر راه شرع نباشد آنرا "تکرا" و "وهم" می داند، و هرگز شرع را از عقل جدا نمی داند و می گوید منتشر می باشد حکیم، و حکمی باشد منتشر، و ضمناً در این راه بگذراند و بخاطر اینکه نقش علامه در حفظ علوم که از ثقلین (کتاب و سنت و عترت علیهم السلام) رسیده است روشنتر شود، بعد از اینکه شاگردانش را به علوم فلسفی آشنا کرد، سطح و خارج فلسفه را برای آنها تدریس کرد، آنها را به علوم عقلی آشنا کرد همزمان با آن قرآن را تدریس می کرد و همچنین روایات را، شاید برای عده ای سازگی داشته باشد که ایشان برای شاگردانی که چندین سال خدمتشان مسائل فلسفی و عقلی را می آموختند و مهمترین کتابهای اسلامی را در محضرشان آموختند، برای آنها چند جلد بحار تدریس

کرد، آن مجلداتی که مربوط به سدا و نبوت و معاد بود تدریس کرد، می فرمود حدیث را به عنوان معدن علم و خزانه علم باید در حوزه مطرح کرد و درس گفت و روی آن بحث کرد، چندین جلد بحار را چند سال درس می داد و چون این روایات اهل بیت شیفتگی می آورد و ایشان را شیفته و جذب کرده بود، وقتی به این روایات می رسیدند، نه تنها متن را، بلکه سند را هم کاملاً می خواندند و می فرسودند اینها تا گردان اشعاند، اینها را حفظ کنیم، تمام رواة را کفاسمان در روایات بود می آورد، روایت را از متن شروع نمی کرد، ولو هم ضعیف بود می گفت اینها زحمت کشیدند علوم اسلامی و اهل بیت علیهم السلام را به ما رسانده اند، این نشانه شیفتگی شان به علوم ثقلین بود، و مسئله معاد و مرگ و احتضار و تمثل انبیا و اولیا، برای محضر که در آن روایات مطرح می شد حالشان جداً عوض می شد. در یک روایتی دارد که معصوم علیه السلام فرمود که "محضر، ائمه علیهم السلام و صدیقه طاهره سلام الله علیها" را می بیند، و در همان روایت حضرت فرمود: ولی این مطلب را برای همه نقل نکنید شاید نتوانند تحمل کنند که چگونه فاطمه زهرا را می بیند، چگونه مثل مرد آن زن را می بیند، شاید نتوانند تحمل کنند. و در آن روایات دارد که هیچ حالی برای مؤمن گواراتر از آن لحظه احتضار نیست، برای اینکه در عمرش کسانی را که آرزوی آنها را داشت و در عمرش ندیده آنوقت می بیند. انسان وقتی ببیند میمانانی به منزل او آمدند، رسول الله آمد، علی بن ابیطالب آمد معصومین دیگر علیهم السلام آمدند، هیچ لحظهای برای محضر گواراتر از آن لحظه نیست که معصومین علیهم السلام کنار بالینش بیایند وقتی به اینجا رسید می دیدیم اشک بود که شکه چشم این عالم ربانی را بر می کرد، روحش با انبیا و اولیا، محشور باشد و راهش که راه احیا علوم اسلامی و کتاب و سنت معصومین علیهم السلام است مستدام باشد.

"غفر الله لنا و لکم
والسلام علیکم ورحه الله و برکاته